

و اتفاق واقعی به نظر برسد است که خطرناک تر و عجیب تر می شود و هر چه به سمت نمایشی تر بودن نزدیک شود کلیتاًش به عنوان یک نمایش دریافت می شود و همه چیز در آن تبدیل به قراردادی می شود که باید پذیرفته شود. من معتقدم که در مورد «فردا» این سادگی بود که می توانست ما را به نتیجه برساند در نتیجه صحنه صرفاً چند کمد فلزی و میله های آهنی و درب شیشه ای است که نمایانگر فضای یک اتاق هستند.

از موسیقی کار و از تباطی که خواستید جداگانه با مخاطب داشته باشد بگوید.

موسیقی نمایش انتخاب خودم بودم. من عاشق سبک خاصی از موسیقی هستم و خیلی هم ساده موسیقی ها رو انتخاب کردم. حقیقتش در حال حاضر درست به یاد ندارم که چگونه ترتیب قرارگیری موسیقی ها را انتخاب کردم در حقیقت ماجرا هم این نبود که از کجا آمد و چه شد بلکه مهم این بود که در امتداد چه اتفاقاتی برای ما افتاد. خب من این موسیقی ها را شنیده بودم و در تمرین ها از آنها استفاده کردم و دیدم که جواب می دهد و در ادامه این موسیقی ها یک سری تصویر و ایده برای چیدمان کردن صحنه و جلو بردن متن به من می دادند. موسیقی از جایی به بعد به من ایده می داد به خاطر اینکه خیلی با کار عجین شده بود شاید هم به خاطر این بود که ما از تباط عجیبی با موسیقی برقرار کرده بودیم در همین راستا ما حتی در بروشور و پوستری که در ورودی سالن نصب شده است یک کیو آر کد قرار دادیم تا با اسکن کردن آن مخاطب نیز بتواند جداگانه به این موسیقی ها گوش بدهند.

از تجربه نمایش «فردا» و چالش بخش های مختلف کار بگوید.

من خودم را بازیگر می دانم و نمایش «فردا» با این اندیشه تئاتری که می خواهم اجرایی روی صحنه برم شکل نگرفت. این اثر در حقیقت تمام شیر و جودی و هستی من بود و شاید اصلاً دیگر در زندگی ام نویسنده گی و کارگردانی نکنم، البته هنوز نمی دانم. تمام مسئله من این بود که آنچه که در ذهن دارم را خودم روی صحنه ببینم و به انسانهای دیگر نیز نشان بدهم. ولی مرحله شکل گیری متن واقعاً برای من سخت بود اینکه چگونه آنچه در ذهن داشتم را بنویسم. از طرفی کار کردن به عنوان نویسنده و کارگردان با دو بازیگر توانا که دوستت نیز هستند چالش برانگیز و لذت بخش بود. برای من شکل تمرینات اولیه که در پیشبرد متن هم کمک می کرد خیلی پررنگ جذاب بود گاهی تمرینات به شکلی پیش می رفت که ما یک حالت خلسه را تجربه می کردیم، فضایی باید بین این دو نفر شکل می گرفت دو نفری که معلوم نیست چه مدت است در این اتاق بوده اند! اتاقی مه گرفته که چیزی دیده نمی شود، دو نفری که مدت هاست در سفیدی مطلق غرق بوده اند و از ترس چشمشان را بسته اند و حال با دیالوگ صدای منو میشنوی لحظه ای عجیب و متفاوت برای آنها رخ می دهد... مسئله من این بود که چگونه می توانم این فضا را برای مخاطب بسازم تا به درکی هر چند کوتاه از این لحظه برسد و این برای من چالشی سخت ولی به شدت جذاب بود. در همین راستا بعضی از روزهای تمرین خودم حضور نداشتم و بازیگرانم را تنها می گذاشتم تا فراموش کنند که بازیگر هستند و خودشان را حبس در یک اتاق در بسته بدانند و حس کنند که هیچ کسی جز آنها آنجا نیست. نکته دیگری که در کارگردانی برای من خیلی سخت بود این بود که خودم را قانع کنم که میزبان ندهم، در اجرایی که امروز روی صحنه می بینید هم به آن صورت میزبانی وجود ندارد فقط یک سری از لحظات را هرس کردیم تا تصویری که دیده می شود عجیب نباشد. به نظرم در چنین اجرایی هر چقدر بازیگرها کمتر چیدمان شوند فضایی که در ذهن من است بهتر تحقق می یابد و بیشتر به مخاطب منتقل می شود به نوعی مخاطب فراموش می کند که تئاتر می بیند و این برای من خیلی مهم است که مخاطب حتی شده برای لحظاتی ولو یک ثانیه فراموش کند که دارد تئاتر می بیند.

سخن پایانی

فکر می کنم برای مخاطبان جالب خواهد بود که حداقل یکبار نمایش «فردا» را ببینند. در واقع اگر خود من نویسنده و کارگردان این نمایش نبودم و چیزهایی از کسی در موردش می شنیدم حتماً می رفتم و «فردا» را می دیدم. به خاطر اینکه «فردا» آدم را درگیر می کند و ذهن آدمی را به فکر وامی دارد و خود من دوست دارم چنین تئاتری ببینم. بنابراین اگر کسی علاقه مند است تئاتری ببیند که بدش خالی به خانه نرود و حداقل در راه به نمایشی که دیده فکر کند به او قول می دهم که «فردا» همان نمایشی است که حداقل کمی فکر شما را مشغول خودش می کند.



بسیار مهم است البته گاهی هم پیش می آید که برخی از مخاطبان اصلاً نتوانسته باشند با اثر ارتباط برقرار کنند.

دکور نمایش از دو متر بال شیشه و فلز است. فضایی محاط شده که چشم مخاطب را نیز هدایت می کند. همکاری با حسین صحرایی در زمینه دکور چگونه بود؟

حسین صحرایی واقعاً یک فرد کاربلد و به شدت همراه بود که همکاری را بلد است و خیلی خوب درک می کند و مسلماً این نکته برای من خیلی مهم بود. او واقعاً کار کردن را برای من راحت کرد. من واقعاً دغدغه زیادی در مورد هزینه ها و نوع ساخت این دکور داشتم و شاید غیر قابل باور باشد که او در عرض ۲ روز این دکور را برای من ساخت. یک نکته مهم در همه مولفه های نمایش «فردا» مثل دکور، لباس، بازی ها، متن و... وجود دارد و آن سادگی است و سادگی عنصر بسیار مهمی در این نمایش است. من فکر می کنم اگر حرف مهمی برای گفتن دارم بهترین راه این است که آن را به ساده ترین شکل ممکن بگویم ولی اگر حرف خیلی مهمی نداشته باشم سعی می کنم با پیچیدگی ها و آب و تاب بسطش بدهم تا خوش رنگ و لعاب تر دیده شود. اما من در «فردا» حرف بسیار مهمی حداقل برای خودم دارم و دوست داشتم که این را حرف را به ساده ترین شکل ممکن بیان کنم بنابراین یک بخش ماجرا هم این بود که باید سعی می کردم اعضای گروه را قانع کنم تا ایده های جذابشان را کنار بگذارند و به من اعتماد کنند تا در نهایت سادگی کار پیش برود. در واقع من فکر می کردم که اگر حرف

می کنم به عنوان تلقینی از نگاه نویسنده نمایش «فردا» محسوب شود بلکه می خواهم که مخاطبان در بچه نگاه خودشان را حفظ کنند و برداشت خود آنها برای من مهمتر است و اساساً مسئله من همین است. بسیاری از مخاطبان در مورد درستی برداشت خودشان پس از نمایش از من می پرسند و جواب من این است که هر کدام از نظرات شما می تواند درست باشد آخر نکته این نیست که کدام یک از این نظرات و برداشت ها درست است نکته این است که می تواند همه این ها درست باشد. نکته این است که ما در این دوره و زمانه و در این تئاتر فکر کنیم. من نمی گویم که نمایش «فردا» یک کار فاخر است اما بر اساس کامنت هایی که گرفته ام می توانم بگویم که مخاطبان به نمایش فکر کرده اند و همین مسئله خیلی مهم است چرا که ما مدت است در تئاتر ساده می گذریم و می رویم تا سرگرم شویم و لذت ببریم البته که این بد نیست اما به نظرم نباید این بعد از تئاتر را نیز از دست بدهیم. زمانی که من این کار را می نوشتم حتی همان کودکی که خودم گفتم را نیز در پس ذهن نداشتم من می خواستم که قصه اثر و بازی هایی که طراحی شده بود با هم پیش بروند ولی ناخودآگاه ما این کار را می کند و جهان بینی ما نمی تواند از اثر جدا شود و در نهایت آن چیزی که راجع به تولد کودک، حرف زدن، راه رفتن و یاد گرفتن، اینکه بتواند بخواند، بفهمد، طمع را بشناسد و درگیرش شود، همه و همه چیزهایی نبوده که من از ابتدا بخواهم به آن فکر کنم اما در ناخودآگاه من نویسنده وجود داشته و در ناخودآگاه مخاطب نیز به عنوان بیننده وجود دارد و اثر در چهار چوب های ذهنی او تعریف می شود و این مسئله برای من